رؤیای ناتمام

یادی از «مرزهای بیکران فضا»

رقیه علی‌نژاد

مرحوم «سیروس برزو» سال‌ها در ایران معلم بود و روزنامه‌نگار. وی این مشاغل را بسیار عاشقانه دوست داشت و بدون هیچ چشمداشتی در این حوزه‌ها فعالیت می‌کرد. برای مثال خوش تعریف می‌گرد که در آغاز عصر فضا، مرحوم بسیار مشتاق دانستن و کسب اطلاعات و احیاء پیشرفت‌های فضایی در نشریات علمی مانند اطلاعات علمی، نجوم، دانشمند، دانستنیها، ماشین، نوآور، آسمان‌نما، هواشناسی، فضانورد، فناوری فضایی و... نوشت. او سال‌ها در روزنامه کیهان کارگرد و سردبیری «کیهان علمی» را برعهده داشت و با تعطیلی این ماهنامه، انتشار «مرزهای بیکران فضا» را آغاز کرد. هرچند این نشریه هم خیلی زود به پایان راه رسید، اما بایندی «سیروس برزو» به استانداردهای یک مجله علمی، باعث شد هنوز بعد پس از گذشته چندین دهه از زمان انتشار آن، مخاطبانش از آن نشریه و سردبیرش به نیکی یاد کنند. «سیروس برزو» سال‌ها در روسیه و جمهوری‌های شوروی سابق سپری بود و به این ترتیب ضمن آشنایی با فضانوردان، توانست از تجربه و دانش آنان بهره‌مند شود و از مؤسسه‌های فضایی روسیه دیدار کرد و با انتشار گزارش‌ها و مقاله‌هایی در روزنامه و نشریات، نتیجه نهایی این تجربیات را در اختیار مخاطبان ایرانی قرار دهد. گذشته از اینها او چندین عنوان کتاب در حوزه فضا و فناوری نگاشت که روسا آن از میان آنها می‌توان به «نخستین‌های فضانوردی»، «فضا و فضانوردی»، «حوادث فضایی»، «سفر به فضاء»، «در آرزوی پرواز»، «سه، دو، یک... پرتاب»، «بوی کائاگین: دهقان‌زاده‌ای که راه فضا را گشود» اشاره کرد. علاوه بر اینها او یکی از کارشناسان و میهمان بسیاری از برنامه‌های علمی رادیو و تلویزیون بود که همیشه حوزه تازه‌ای برای مخاطبانش داشت و هیچ‌گاه حرفش تکراری نبوده و رنگ و بوی کهنگی نداشت. مجموعه این تلاش‌ها باعث شده بود که انجمن ترویج علم ایران، در سال ۱۳۹۲ جایزه‌اش را «به دلیل کوشش جشمگیر و دیرپا در زمینه روزنامه‌نگاری علمی به‌ویژه در حوزه فضا، تلاش‌های مجداانه در زمینه معرفی دانش فضا در داخل و خارج از کشور و همچنین برخورداری از حمایت حرفه‌ای جمعی از روزنامه‌نگاران علمی کشور که ایشان را سزاوار دریافت این جایزه دانستند»، به او اهدا کند. علاوه بر اینها، او مجموعه مفصلی از یادمان فضایی داشت که بارها آنها را در تهران و دیگر شهرهای ایران به نمایش گذاشت. او همچنین هیچ‌گاه نتوانست برای آنها مکان ثابتی تدارک ببیند تا اولین موزه دائمی فضایی ایران را برپا کند. آدبه دریی می‌آید خلاصه‌ای است از چندین لیست مصاحبه و اما درباره دوران کودکی، تحصیلات، علاقه‌مندی به روزنامه‌نگاری علمی، سردبیری ماهنامه مرزهای بیکران فضا، سفربه روسیه و آشنایی با فضانوردان روس، بازگشت به ایران و برگزاری نمایشگاه‌های فضایی و دعوت از فضانوردان روس برای سفر به ایران. یادش گرامی.

سه، چهار دهه پیش، رسانه‌ها چندان به علم نمی‌پرداختند. مجله علمی زیادی هم در ایران نشر نمی‌شد. دسترسی به مجله‌های خارجی هم دشوارتر از امروز بود؛ پس چه شد که شما به فضا و فضانوردی علاقه‌مند شدید؟

من زمانی که به فضا علاقه‌مند شدم، ۱۲ساله بودم و ساکن خراسان. آن موقع بسیاری از دانش‌آموزان کلیسوتوی از عکس‌های ورزشکاران و هنرمندان داشتند. من هم می‌خواستم مثل بقیه، برای خودم کلیسوتوی داشته باشم. اما از جمع‌آوری تمبر و کبوتر و سگ هم خوشم نمی‌آمد زیرا بسیار بازی بود. معلمی داشتم که بسیار به او علاقه‌مند بودم و دوستش داشتم. به او گفتم به من کلیسوتوی داشته باشید. بهتر است؟ او در جواب گفت چیزی جالب‌تر برایم هدیه آورد که یکی آنها را هنوز هم دارم. ایس کتاب، عکس‌های رنگی زیبایی داشت. موضوع این کتاب هم فضا و فضانوردی بود. خودش هم به من یاد داد که چگونه عکس‌های این کتاب را به شکل کلیسوتوی جمع‌آوری کنم و براینان شرح عکس بنویسم. عشق و علاقه من به فضا از همان زمان شکل گرفت و من کارم را از همان موقع شروع کردم.

شما در آغاز عصر فضا چون با نوجوان بودید. آیا از آن زمان تاکنون را به خاطری دارید؟

وقتی «نیل آرمسترانگ» به ماه رفت، من نوجوانی ۱۶ساله بودم و در شهر کوچک سرخس زندگی می‌کردم. تقریبا دو، سه سالی بود که به فضانوردی علاقه‌مند شده بودم و خبرهای فضایی را به‌طور مرتب پیگیر می‌شدم. ساعت تقریبا نه‌ونیم شب یکشنبه ۲۹ تیرماه بود که رادیو اعلام کرد «مانشین» آمریکا در ماه فرود آمد. یادم هست هیجان زیادی حتی در مردم عادی به چشم می‌خورد. من روز دوشنبه به مدرسه نرفتم تا خبرها را بیگیری کنم و خیلی هیجان داشتم.

این فعالیت‌های غیردرسی با درس و مدرسه تداخل نداشت؟ والدینتان با این فعالیت‌ها مخالفت نمی‌کردند؟

من از کودکی عاشق کتاب بودم و پدرم برای تأمین این‌گونه نیازهای من، هرچه در توان داشت، انجام می‌داد و از چیزی دریغ نمی‌کرد. پدر به کتاب علاقه داشت و من و برادر و خواهرانم را به خواندن کتاب تشویق می‌کرد. اما مادر معتقد بود اول درس، بعد مطالعه غیردرسی. مادرم همیشه اصرار داشت که خوب درسم را بخوانم و شاگرد اول شوم. اما من بسیار کنجکاو بودم و کتاب درسی نمی‌توانست ذهن جست‌وجوگر من را ارضا کند. به همین دلیل همیشه دلم می‌خواست چیزهای تازه را خودم تجربه و مانند دانشمندان آزمایش کنم. یادم هست در همان دوران نوجوانی، مدتی در خانه‌ای زندگی می‌کردیم که مستأجر قبلی روی بام آن، اتاقکی برای کبوترهایش ساخته بود. من آنجا را تمیز کردم و یک آزمایشگاه دانش‌آموزی برای خودم راه انداختم. هرچه خودرید و اسباب و اثاث بدردنخور هم که در خانه داشتیم یا قطعه معیوب ماشین‌ها را که دیگران دور می‌انداختند، جمع می‌کردم و با آنها برای خودم کاردستی‌های علمی می‌ساختم. البته چون من دانشیم مادرم شیفته درس و مدرسه و با این کارها مخالف است، همیشه بعدازظهرها که همه می‌خوابیدند، به آزمایشگاهم می‌رفتم؛ اما یک روز وقتی آرام از جایم بلند شدم تا به آزمایشگاه بروم، مادر همچنان که چشم‌هایش بسته بود، گفت: «بخواب سرجان! من همه آنها را ریختم بیرون. دیگر این بازی‌ها تعطیل شد. بنشین برای درس و مشق‌ات». من هنوز قدردان زحمت‌های مادرم هستم و در صفحه اهدایی کتاب «نخستین‌های فضانوردی» از آغاز تا امروز» (از مجموعه دانسنامه فضایی) نوشتم: «تقدیم به مادرم که همیشه دوست داشت شاگرد اول کلاس شود. اما هیچ‌گاه نتوانستم آرزویش را برآورده کنم».

نظر همسر و فرزندانتان درباره فعالیت‌های شما چیست؟

من اگر در همان شهرستان معلمم بودم، اگر من می‌توانستم زندگی آسوده‌ای داشته باشم و با حقوق ناچیز بازنشستگی امورانم را اداره کنم یا حتی اگر خبرنگار بودم، ولی بیش از وظیفه و تواتم کار نمی‌کردم، الان می‌توانستم مثل دیگران، یک زندگی معمول و متعارف داشته باشم؛ اما عشقم به روزنامه‌نگاری، مرس را وارد فضاهای دیگری کرد. همسرم با بردباری تمام، سال‌های سال است که عشق من به فضانوردی را تحمل می‌کند. من همه وقت و انرژی‌ام و حتی می‌شود گفت بخش مهمی از درآمد زندگی‌ام را صرف ترویج دانش فضانوردی کرده‌ام؛ اما او همیشه صبور است و هیچ‌گاه اعتراضی نمی‌کند. من از فرزندانم که این وضعیت را پذیرفته و با من همیاری کردند، ممنونم.

شما تاکنون چند بار نمایشگاه‌هایی تشکیل دادید و دانش‌آموزان و جوانان را به تماشای نمایشگاه دعوت کردید. دلیل توجه شما به جوانان و دانش‌آموزان چیست؟

کودکانمان در حقیقت آینده‌سازان ما هستند و اگر ما می‌خواهیم کودکانمان را به سمت علم و دانش سوق بدهیم یا آتش اشتیاق به دانستن را در آنها شعله‌ور کنیم، باید با استفاده از ملاک‌ها و ابزارهای کمک‌آموزشی دیگر که در موزه‌های علمی وجود دارد، توجه‌شان را به علوم جلب کنیم. ابزارهای آموزشی در کشور ما شامل نحو و تحته‌سیاه و حافظه دانش‌آموزان است؛ اما در نظام‌های آموزشی دیگر، تجربه، کمک‌درس و دیدن سینما و موزه‌ها هست. جانورشناسی را فقط از روی کتاب درس نمی‌دهند، بلکه دانش‌آموزان را می‌برند به موزه جانورشناسی تا آنها پدیده‌های طبیعی را به چشم خود ببینند. در کشورهای پیشرفته، موزه‌ها جزیه تجملاتی و تفریحی نیاورد، بلکه کارکردی کاملا آموزشی دارند. من با بسیاری از فضانوردان که مصحبت کردم، گفتند عشقی و علاقه به فضانوردی، هنگام دیدار از موزه‌های فضایی در آنها پیدا شد. اگر ما موزه‌ها و نمایشگاه‌هایی داشته باشیم که در آنها ابزارهایی برای تجربه مستقیم پدیده‌های علمی موجود باشد، در ترویج دانش فضایی و پدیدآمدن فضانوردان و مهندسان فضایی آینده، بسیار تأثیرگذار خواهد بود.

شما در این نمایشگاه‌ها چه چیزهایی را به نمایش گذاشتید؟

اقلامی که در نمایشگاه در معرض دید است، بسیار متنوع و گوناگون است؛ از ماکت فضاپیما و ایستگاه فضایی و موشک تا پوستر اینفوگرافی از تجهیزات فضایی، مدال‌ها و مدالیون‌ها، انواع سکه و تمبر یادبود، غذایی که فضانوردان در فضا استفاده می‌کنند، دست‌کش و لباس فضانوردی و... در این نمایشگاه‌ها و وجود دارد؛ اما از بین همه این موارد، دیدارکنندگان از نمایشگاه بیش‌تر با همه و قرائی که «الکساندر کاری» به شهر کوچک سرخس زندگی می‌کردم، تقریبا دو، سه سالی بود که به فضانوردی علاقه‌مند شده بود و خبرهای فضایی را به‌طور مرتب پیگیر می‌شدم. ساعت تقریبا نه‌ونیم شب یکشنبه ۲۹ تیرماه بود که رادیو اعلام کرد «مانشین» آمریکا در ماه فرود آمد. یادم هست هیجان زیادی حتی در مردم عادی به چشم می‌خورد. من روز دوشنبه به مدرسه نرفتم تا خبرها را بیگیری کنم و خیلی هیجان داشتم.

این فعالیت‌های غیردرسی با درس و مدرسه تداخل نداشت؟ والدینتان با این فعالیت‌ها مخالفت نمی‌کردند؟

من از کودکی عاشق کتاب بودم و پدرم برای تأمین این‌گونه نیازهای من، هرچه در توان داشت، انجام می‌داد و از چیزی دریغ نمی‌کرد. پدر به کتاب علاقه داشت و من و برادر و خواهرانم را به خواندن کتاب تشویق می‌کرد. اما مادر معتقد بود اول درس، بعد مطالعه غیردرسی. مادرم همیشه اصرار داشت که خوب درسم را بخوانم و شاگرد اول شوم. اما من بسیار کنجکاو بودم و کتاب درسی نمی‌توانست ذهن جست‌وجوگر من را ارضا کند. به همین دلیل همیشه دلم می‌خواست چیزهای تازه را خودم تجربه و مانند دانشمندان آزمایش کنم. یادم هست در همان دوران نوجوانی، مدتی در خانه‌ای زندگی می‌کردیم که مستأجر قبلی روی بام آن، اتاقکی برای کبوترهایش ساخته بود. من آنجا را تمیز کردم و یک آزمایشگاه دانش‌آموزی برای خودم راه انداختم. هرچه خودرید و اسباب و اثاث بدردنخور هم که در خانه داشتیم یا قطعه معیوب ماشین‌ها را که دیگران دور می‌انداختند، جمع می‌کردم و با آنها برای خودم کاردستی‌های علمی می‌ساختم. البته چون من دانشیم مادرم شیفته درس و مدرسه و با این کارها مخالف است، همیشه بعدازظهرها که همه می‌خوابیدند، به آزمایشگاهم می‌رفتم؛ اما یک روز وقتی آرام از جایم بلند شدم تا به آزمایشگاه بروم، مادر همچنان که چشم‌هایش بسته بود، گفت: «بخواب سرجان! من همه آنها را ریختم بیرون. دیگر این بازی‌ها تعطیل شد. بنشین برای درس و مشق‌ات». من هنوز قدردان زحمت‌های مادرم هستم و در صفحه اهدایی کتاب «نخستین‌های فضانوردی» از آغاز تا امروز» (از مجموعه دانسنامه فضایی) نوشتم: «تقدیم به مادرم که همیشه دوست داشت شاگرد اول کلاس شود. اما هیچ‌گاه نتوانستم آرزویش را برآورده کنم».

نظر همسر و فرزندانتان درباره فعالیت‌های شما چیست؟

من اگر در همان شهرستان معلمم بودم، الان می‌توانستم زندگی آسوده‌ای داشته باشم و با حقوق ناچیز بازنشستگی امورانم را اداره کنم یا حتی اگر خبرنگار بودم، ولی بیش از وظیفه و تواتم کار نمی‌کردم، الان می‌توانستم مثل دیگران، یک زندگی معمول و متعارف داشته باشم؛ اما عشقم به روزنامه‌نگاری، مرس را وارد فضاهای دیگری کرد. همسرم با بردباری تمام، سال‌های سال است که عشق من به فضانوردی را تحمل می‌کند. من همه وقت و انرژی‌ام و حتی می‌شود گفت بخش مهمی از درآمد زندگی‌ام را صرف ترویج دانش فضانوردی کرده‌ام؛ اما او همیشه صبور است و هیچ‌گاه اعتراضی نمی‌کند. من از فرزندانم که این وضعیت را پذیرفته و با من همیاری کردند، ممنونم.

شما تاکنون چند بار نمایشگاه‌هایی تشکیل دادید و دانش‌آموزان و جوانان را به تماشای نمایشگاه دعوت کردید. دلیل توجه شما به جوانان و دانش‌آموزان چیست؟

کودکانمان در حقیقت آینده‌سازان ما هستند و اگر ما می‌خواهیم کودکانمان را به سمت علم و دانش سوق بدهیم یا آتش اشتیاق به دانستن را در آنها شعله‌ور کنیم، باید با استفاده از ملاک‌ها و ابزارهای کمک‌آموزشی دیگر که در موزه‌های علمی وجود دارد، توجه‌شان را به علوم جلب کنیم. ابزارهای آموزشی در کشور ما شامل نحو و تحته‌سیاه و حافظه دانش‌آموزان است؛ اما در نظام‌های آموزشی دیگر، تجربه، کمک‌درس و دیدن سینما و موزه‌ها هست. جانورشناسی را فقط از روی کتاب درس نمی‌دهند، بلکه دانش‌آموزان را می‌برند به موزه جانورشناسی تا آنها پدیده‌های طبیعی را به چشم خود ببینند. در کشورهای پیشرفته، موزه‌ها جزیه تجملاتی و تفریحی نیاورد، بلکه کارکردی کاملا آموزشی دارند. من با بسیاری از فضانوردان که مصحبت کردم، گفتند عشقی و علاقه به فضانوردی، هنگام دیدار از موزه‌های فضایی در آنها پیدا شد. اگر ما موزه‌ها و نمایشگاه‌هایی داشته باشیم که در آنها ابزارهایی برای تجربه مستقیم پدیده‌های علمی موجود باشد، در ترویج دانش فضایی و پدیدآمدن فضانوردان و مهندسان فضایی آینده، بسیار تأثیرگذار خواهد بود.

شما در این نمایشگاه‌ها چه چیزهایی را به نمایش گذاشتید؟

اقلامی که در نمایشگاه در معرض دید است، بسیار متنوع و گوناگون است؛ از ماکت فضاپیما و ایستگاه فضایی و موشک تا پوستر اینفوگرافی از تجهیزات فضایی، مدال‌ها و مدالیون‌ها، انواع سکه و تمبر یادبود، غذایی که فضانوردان در فضا استفاده می‌کنند، دست‌کش و لباس فضانوردی و... در این نمایشگاه‌ها وجود دارد؛ اما از بین همه این موارد، دیدارکنندگان از نمایشگاه بیش‌تر با همه و قرائی که «الکساندر کاری» به

تلاش‌های دیرپا و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر یک مروج علم

بخشی از گفت‌وگوهای منتشرنشده از «سیروس برزو»، روزنامه‌نگار و مروج علم تازه‌درگذشته ایران

سلیمان فرهادیان

شهر کوچک سرخس زندگی می‌کردم. تقریبا دو، سه سالی بود که به فضانوردی علاقه‌مند شده بود و خبرهای فضایی را به‌طور مرتب پیگیر می‌شدم. ساعت تقریبا نه‌ونیم شب یکشنبه ۲۹ تیرماه بود که رادیو اعلام کرد «مانشین» آمریکا در ماه فرود آمد. یادم هست هیجان زیادی حتی در مردم عادی به چشم می‌خورد. من روز دوشنبه به مدرسه نرفتم تا خبرها را بیگیری کنم و خیلی هیجان داشتم.

این فعالیت‌های غیردرسی با درس و مدرسه تداخل نداشت؟ والدینتان با این فعالیت‌ها مخالفت نمی‌کردند؟

من از کودکی عاشق کتاب بودم و پدرم برای تأمین این‌گونه نیازهای من، هرچه در توان داشت، انجام می‌داد و از چیزی دریغ نمی‌کرد. پدر به کتاب علاقه داشت و من و برادر و خواهرانم را به خواندن کتاب تشویق می‌کرد. اما مادر معتقد بود اول درس، بعد مطالعه غیردرسی. مادرم همیشه اصرار داشت که خوب درسم را بخوانم و شاگرد اول شوم. اما من بسیار کنجکاو بودم و کتاب درسی نمی‌توانست ذهن جست‌وجوگر من را ارضا کند. به همین دلیل همیشه دلم می‌خواست چیزهای تازه را خودم تجربه و مانند دانشمندان آزمایش کنم. یادم هست در همان دوران نوجوانی، مدتی در خانه‌ای زندگی می‌کردیم که مستأجر قبلی روی بام آن، اتاقکی برای کبوترهایش ساخته بود. من آنجا را تمیز کردم و یک آزمایشگاه دانش‌آموزی برای خودم راه انداختم. هرچه خودرید و اسباب و اثاث بدردنخور هم که در خانه داشتیم یا قطعه معیوب ماشین‌ها را که دیگران دور می‌انداختند، جمع می‌کردم و با آنها برای خودم کاردستی‌های علمی می‌ساختم. البته چون من دانشیم مادرم شیفته درس و مدرسه و با این کارها مخالف است، همیشه بعدازظهرها که همه می‌خوابیدند، به آزمایشگاهم می‌رفتم؛ اما یک روز وقتی آرام از جایم بلند شدم تا به آزمایشگاه بروم، مادر همچنان که چشم‌هایش بسته بود، گفت: «بخواب سرجان! من همه آنها را ریختم بیرون. دیگر این بازی‌ها تعطیل شد. بنشین برای درس و مشق‌ات». من هنوز قدردان زحمت‌های مادرم هستم و در صفحه اهدایی کتاب «نخستین‌های فضانوردی» از آغاز تا امروز» (از مجموعه دانسنامه فضایی) نوشتم: «تقدیم به مادرم که همیشه دوست داشت شاگرد اول کلاس شود. اما هیچ‌گاه نتوانستم آرزویش را برآورده کنم».

نظر همسر و فرزندانتان درباره فعالیت‌های شما چیست؟

من اگر در همان شهرستان معلمم بودم، الان می‌توانستم زندگی آسوده‌ای داشته باشم و با حقوق ناچیز بازنشستگی امورانم را اداره کنم یا حتی اگر خبرنگار بودم، ولی بیش از وظیفه و تواتم کار نمی‌کردم، الان می‌توانستم مثل دیگران، یک زندگی معمول و متعارف داشته باشم؛ اما عشقم به روزنامه‌نگاری، مرس را وارد فضاهای دیگری کرد. همسرم با بردباری تمام، سال‌های سال است که عشق من به فضانوردی را تحمل می‌کند. من همه وقت و انرژی‌ام و حتی می‌شود گفت بخش مهمی از درآمد زندگی‌ام را صرف ترویج دانش فضانوردی کرده‌ام؛ اما او همیشه صبور است و هیچ‌گاه اعتراضی نمی‌کند. من از فرزندانم که این وضعیت را پذیرفته و با من همیاری کردند، ممنونم.

شما تاکنون چند بار نمایشگاه‌هایی تشکیل دادید و دانش‌آموزان و جوانان را به تماشای نمایشگاه دعوت کردید. دلیل توجه شما به جوانان و دانش‌آموزان چیست؟

کودکانمان در حقیقت آینده‌سازان ما هستند و اگر ما می‌خواهیم کودکانمان را به سمت علم و دانش سوق بدهیم یا آتش اشتیاق به دانستن را در آنها شعله‌ور کنیم، باید با استفاده از ملاک‌ها و ابزارهای کمک‌آموزشی دیگر که در موزه‌های علمی وجود دارد، توجه‌شان را به علوم جلب کنیم. ابزارهای آموزشی در کشور ما شامل نحو و تحته‌سیاه و حافظه دانش‌آموزان است؛ اما در نظام‌های آموزشی دیگر، تجربه، کمک‌درس و دیدن سینما و موزه‌ها هست. جانورشناسی را فقط از روی کتاب درس نمی‌دهند، بلکه دانش‌آموزان را می‌برند به موزه جانورشناسی تا آنها پدیده‌های طبیعی را به چشم خود ببینند. در کشورهای پیشرفته، موزه‌ها جزیه تجملاتی و تفریحی نیاورد، بلکه کارکردی کاملا آموزشی دارند. من با بسیاری از فضانوردان که مصحبت کردم، گفتند عشقی و علاقه به فضانوردی، هنگام دیدار از موزه‌های فضایی در آنها پیدا شد. اگر ما موزه‌ها و نمایشگاه‌هایی داشته باشیم که در آنها ابزارهایی برای تجربه مستقیم پدیده‌های علمی موجود باشد، در ترویج دانش فضایی و پدیدآمدن فضانوردان و مهندسان فضایی آینده، بسیار تأثیرگذار خواهد بود.

شما در این نمایشگاه‌ها چه چیزهایی را به نمایش گذاشتید؟

اقلامی که در نمایشگاه در معرض دید است، بسیار متنوع و گوناگون است؛ از ماکت فضاپیما و ایستگاه فضایی و موشک تا پوستر اینفوگرافی از تجهیزات فضایی، مدال‌ها و مدالیون‌ها، انواع سکه و تمبر یادبود، غذایی که فضانوردان در فضا استفاده می‌کنند، دست‌کش و لباس فضانوردی و... در این نمایشگاه‌ها وجود دارد؛ اما از بین همه این موارد، دیدارکنندگان از نمایشگاه بیش‌تر با همه و قرائی که «الکساندر کاری» به

علمی از آن زمان تاکنون ادامه داشت و من بیش از این نیز در تهران و چند شهر دیگر ایران نمایشگاه داشتم؛ زمانی هم نمایشگاهی از یادمان‌های فضایی را در شهر اوفای باشقیرستان (جمهوری استقلال‌یافته شوروی سابق) برگزار کردم. من تاکنون نیز چندین نمایشگاه فضایی در تهران و چندین شهر دیگر ایران برپا کرده‌ام و در آنها کالاهای منحصربه‌فردی به نمایش درآمده است.

شما را به عنوان مصاحبه‌کننده تاریخ فضانوردی روسیه می‌شناسند؛ چطور شد که به این سمت گرایش پیدا کردید؟

در زمان جوانی من، اطلاعات بسیار کمی درباره فضانوردی روس‌ها وجود نداشت. ولی در عوض اطلاعات مربوط به پروازهای فضایی آمریکایی‌ها زیاد بود. آمریکایی‌ها حتی پیش از پرواز هم بسیار تبلیغ و عکس‌های‌شان را همه جا منتشر می‌کردند. ولی روس‌ها با ساسور بسیار وحشتناکی، همه اخبار را به دست کنترل می‌گرفتند. خودم بعد از آنکه به روسیه رفتم، متوجه شدم برای آنکه یک خبر منتشر شود، از چندین فیلتر مختلف عبور می‌کند. علاوه بر این، تمام خبرنگارانی که از پایگاه نظامی بایکونور گزارش و خبر تهیه می‌کردند، نظامی بودند و افراد مترقه اجازه نداشتند از آنجا خبر و عکس و گزارش تهیه کنند. به همین دلیل است که وقتی تاریخ فضانوردی روسیه را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم عکس‌های مربوط به مراحل اولیه فضانوردی روس‌ها با بسیار محدود و کیفیت آنها بی‌ایست است. من عکسی از «لونوف» دارم که نشان می‌دهد به عنوان خبرنگار با «ترسکووا» (اولین فضانوردِ زن جهان) مصاحبه می‌کند. درحالی‌که خودش هم فضانورد بود. به هر حال این مرموزبودن روس‌ها برایم جالب بود و با توجه به اینکه اخبار فضانوردی روس‌ها کمتر در دسترس بود، تصمیم گرفتم اخبار مربوط به فضانوردی روسیه را منتشر کنم.

اولین مقاله‌تان چه سالی و در چه نشریه‌ای منتشر شد؟

در سال ۵۹ عضو انجمن بین‌سیاره‌ای انگلیس بودم و نشریه «اسپیس‌فلایت» برایم می‌آمد. این نشریه مقاله‌های جالبی داشت. در سال ۵۹ تصمیم گرفتم مقاله‌ای را از این مجله ترجمه و منتشر کنم. ترجمه آن مقاله را برای مجله «مانشین» فرستادم. هرچند مطمئن نبودم منتشر می‌شود یا نه. آن موقع جوان بودم و ناشناخته و تا آن زمان هم مطلبی از من چاپ نشده بود. چندماهی از آن ماجرا گذشت، ولی مقاله‌ام‌ام چاپ نشد. بعد از مدتی آمدم تهران تا این مقاله را از دفتر مجله دانشمند پس بگیرم. پس از آنکه خودم را معرفی کردم، گفتند پس آقای «بزرو» شماید! ما مطلبی را خواندیم. بسیار جالب و خواندنی بود. گفتم پس چرا چاپ نکردید؟ گفتند چون خیلی جالب بود، تصمیم گرفتیم در ویژه‌نامه چاپ کنیم. در آن هنگام من یک جوان شهرستانی و گمنام بودم. ولی آنها از کار من تعریف کردند. این برخورد آن‌قدر تأثیر گذاشت که تا مدت‌ها به دست کنترل می‌گرفتند. خودم بعد از آنکه به آشنایی با دایبات می‌پردازم و با چسب می‌چسباندند. این شیوه صفحه‌آرایی دردسرهای خاص خودش را داشت. اما از آن زمان که ما کار صفحه‌آرایی را با رایانه شروع کردیم، می‌توانستیم همه این عوامل (عرض ستون، اندازه کلمات و...) را تغییر دهیم. نخستین نشریه ایرانی که با رایانه صفحه‌آرایی شد همین مجله «مرزهای بیکران فضا» است.

از نظر فنی و سخت‌افزاری، مزیت مجله شما این بود که ابزار جدید در اختیار شما بود. به لحاظ سردبیری هم شما سردبیرش بودید اما آن‌ها در عرضه مطبوعات نشریه داشتند. چه عوامل دیگری در موفقیت «مرزهای بیکران فضا» نقش داشت؟

ما به لحاظ آرشیو بسیار غنی بودیم و ارتباطات بسیار خوبی هم داشتیم. اما مهم‌تر از همه این بود که من (که گرداننده آن صفحات بودم) به کارم عشق داشتم. در نتیجه مقاله‌های من خیلی زود در نشریات ایران با استقبال خوانندگان روبه‌رو شد.

یکی از نکات بسیار مهم در مقاله‌های شما این است که اطلاعات بسیاری از درباره تاریخ فضانوردی و به‌ویژه فضانوردی روسیه به خواننده یا مخاطب ارائه می‌دهید. منبع این اطلاعات شما چیست؟

در کام اول من به بسیاری از منابع مکتوب تاریخ فضانوردی دسترسی دارم که از آنها برای نگارش کتاب و مقاله استفاده می‌کنم. اما علاوه بر محتوا، از آنها بالاتر بود «مرزهای بی‌کران فضا» که «سیروس برزو» بنیان‌گذار و مدیر و سردبیر آن بود. اتفاقی شگفت در عرصه چاپ و نشر این بود که قدرش هرکز آن‌گونه که باید، دانسته نشد. و همچنان از بخت‌یاری من بود که سالیانی بعد، ارتباط شخصی‌ام با استاد «برزو» شکل گرفت و بعدتر به همکاری در مجله «دانشمند» رسید. این ارتباط مجدد و این‌بار شخصی، به لطف دنیای دیجیتال محقق شد. «سیروس برزو» در آن سال‌های دور روتق وبلاگ‌های فارسی زبان (دوره ۸۰ شمسی)، وبلاگی داشت که در آن از زندگی در روسیه و البته از علاقه همیشگی‌اش یعنی فضا و فضانوردی می‌نوشت. چه شادمان بودم که مدیر و سردبیر مجله مرزهای بی‌کران فضا (را که عاشق مجله‌اش و مجله‌هایش و همه نوشته‌هایش بودم)، حالا در قامت یک وبلاگ‌نویس می‌دیدم که فاصله میان او و من، از فاصله تهران تا مسکو که فاکتور بکیریم، فقط یک «ایمیل» بود. آن روزها، ایمیل هنوز پادشاه دنیای دیجیتال بود و سال‌ها مانده بود تا پیام‌رسان‌های امروزی متولد شوند. یادم هست که یک ایمیل برای استاد «سیروس برزو» فرستادم و از مجله مرزهای بی‌کران فضا و دلتنگی برای آن دوران یاد کردم. شاید خیلی هم انتظار نداشتم که آن مرد علمی که سال‌ها از من بزرگ‌تر بود، صاحب افتخارات فراوان بود و با فضانوردان حشر و نشر داشت، پاسخ من را بدهد که آن روزها جالب ۲۴ ساله بودم که مقالاتی از من در برخی مجلات علمی منتشر شده بود و نهایتا یک طرفدار سابق استاد «برزو» و مجله او محسوب می‌شدم. اما کوتاه‌زمانی نگذشته بود که ایمیل استاد «برزو» را دریافت کردم و بر صدر آن، همان آیه‌ای را دیدم که «سرمقاله‌های همواره مؤثر می‌آید» به آن بود: «بسم رب السموات و الارض». چه تداعی شیرینی و چه ماداوری دلپذیری بود! و این ارتباط باید و باید و باید تا روز مرگ استاد برای اینکه به روسیه بروم و هر بار نشانی از سیروس برزو بگیرم، می‌یافت تا این کنجینه را در قالب کتاب‌ها و هر فرم دیگری که خود دوست می‌داشت، برای ما به یادگار بگذارد. ما بشدت به فرهیختگان‌ما نیاز می‌مبریم. «برزو» اگر در گذاندا یا آمریکا یا اروپا زندگی می‌کرد، حتوا حقوایش می‌کردند و با فرهیختگی‌ما می‌کردند. همه امکانات موجود و سبمه بود و به همراه جناب «سیروس مقبل» مدیرمسئول مجله و من هم در مقام سردبیر و البته باری جمعی همراه و همدل در حال نوسازی مجله دانشمند بودیم. و چه خوش‌اقبال بودیم که استاد دعوت ما برای نوشتن در دانشمند را پذیرفت و پس از سال‌ها، البته از این جمله یکی از نویسندگان روس که می‌گفت نسل جدید دانشمندان نویسان روس از زیر شنل کوچول بیرون آمده‌اند، اتفاق شگفت در عرصه چاپ و مرزهای بی‌کران فضا تعطیل نشد. یکی از ادبدانان‌ترین جاها برای کارکردن روز و جدیدای این موضوع را به خودشان‌شکیه کنند بوده. در نوآوری و خلاقیت بسیار جلوتر از حتی نسل جوان بود و همین‌اخر که گویا باعث شده بود رسانه‌ها و رونامه‌ها بیشتر به سمت فضای دیجیتال حرکت کنند. خوشحال بود که بالاخره فکر سنّتی صاحبان رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران که به کاغذ و فرم چاپی عادت کرده‌اند، ناگزیر به اندیشیدن و اجرا در قالب‌های تازه شده است. «سیروس برزو» سرشار از انرژی بود و با اینکه در زندگی بارها جفا دید و ناگزیر شد کارها را از نو شروع کند، اما هرگز اجازه نمی‌داد شرایط بیرونی او را به سمت ناامیدی درونی ببرد. اما هیچ‌چیز ناگزیر به روسیه (پس از تعطیلی مجله مرزهای بی‌کران فضا) حضور «برزو» را متشرکم می‌کرد و همواره با در حال نوشتن بود تا تحقیق و صحبت با فضانوردان، با ادامه‌سازی طرحی و پروژه‌ای تازه. به‌درستی باور داشت که «موجیه که اندکی‌اسی‌ای می‌آمد ماست» و این جمله را در یکی از گفت‌وگوهایش به من نوشته بود. «برزو» کتنجیه‌ای از اشیاء و یادمان‌های فضایی را داشت که هنوز هیچ شایسته برای نمایش و عرضه‌شدن نیافته‌اند. اما «سیروس برزو» خودش «آن کنجینه اصلی» بود. آن فکر خلاق و آن قلب پرشور و سرشار از عشق، که با ارتباط و فضانوردان و خانواده‌های آنها به اطلاعات ناب و دست‌اولی دست یافته بود که هنوز خیلی منتشر نشده. بیش از اینها باید مجلل زیستن (و زیستنی فارغ از دغدغه‌های روزمره) می‌یافت تا این کنجینه را در قالب کتاب‌ها و هر فرم دیگری که خود دوست می‌داشت، برای ما به یادگار بگذارد. ما بشدت به فرهیختگان‌ما نیاز می‌مبریم. «برزو» اگر در گاندا یا آمریکا یا اروپا زندگی می‌کرد، حتوا حقوایش می‌کردند و با فرهیختگی‌ما می‌کردند همه امکانات موجود و سبمه بود و به همراه جناب «سیروس مقبل» مدیرمسئول مجله و من هم در مقام سردبیر و البته باری جمعی همراه و همدل در حال نوسازی مجله دانشمند بودیم. و چه خوش‌اقبال بودیم که استاد دعوت ما برای نوشتن در دانشمند را پذیرفت و پس از سال‌ها، البته از این جمله یکی از نویسندگان روس که می‌گفت نسل جدید دانشمندان نویسان روس از زیر شنل کوچول بیرون آمده‌اند، اتفاق شگفت در عرصه چاپ و مرزهای بی‌کران فضا تعطیل نشد. یکی از ادبدانان‌ترین جاها برای کارکردن روز و جدیدای این موضوع را به خودشان‌شکیه کنند بوده. در نوآوری و خلاقیت بسیار جلوتر از حتی نسل جوان بود و همین‌اخر که گویا باعث شده بود رسانه‌ها و رونامه‌ها بیشتر به سمت فضای دیجیتال حرکت کنند. خوشحال بود که بالاخره فکر سنّتی صاحبان رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران که به کاغذ و فرم چاپی عادت کرده‌اند، ناگزیر به اندیشیدن و اجرا در قالب‌های تازه شده است. «سیروس برزو» سرشار از انرژی بود و با اینکه در زندگی بارها جفا دید و ناگزیر شد کارها را از نو شروع کند، اما هرگز اجازه نمی‌داد شرایط بیرونی او را به سمت ناامیدی درونی ببرد. اما هیچ‌چیز ناگزیر به روسیه (پس از تعطیلی مجله مرزهای بی‌کران فضا) حضور «برزو» را متشرکم می‌کرد و همواره با در حال نوشتن بود تا تحقیق و صحبت با فضانوردان، با ادامه‌سازی طرحی و پروژه‌ای تازه. به‌درستی باور داشت «موجیه که اندکی‌اسی‌ای می‌آمد ماست» و این جمله را در یکی از گ